

درس دویست و هشتم:

کیفیت ربط حادث به قدیم (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که راه‌های مختلفی برای ارتباط بین حادث و قدیم ذکر کرده‌اند. در اینجا آنچه که بین اینها محط بحث است این است که چون قدیم ثابت است به دنبال یک امر ثابتی می‌گردند تا بتوانند تلائم بین این دو مسئله به وجود بیاورند؛ یک حادث ثابتی با یک قدیم ثابتی با همدیگر آشتی کنند. همان‌طوری که عرض شد قدما قائل شده بودند که حرکت دوریه فلکیه موجب سنخیت بین حوادث و قدیم است یعنی خود آن حرکت چون یک حرکت ثابتی است و لکن آن **ما به الحركة و ما فيه الحركة** به واسطه این حرکت اختلاف وضعی پیدا می‌کند، از این نظر می‌تواند با قدیم که ثابت است با هم در کنار هم باشند و مسئله‌ای به وجود نیاید چون حرکت توسط حرکتی است که مابین مبدأ و منتهی است و ثابت است و او برای حرکت قطعی منشأ می‌شود که ما آن حرکت قطعی را مشاهده می‌کنیم و برای ما ملموس است ولی آن حرکت توسط حرکتی که ریشه برای حرکت قطعی است ثابت است، از اینجا تا اینجا، و چون تمام دور فلک به این کیفیت، حرکت توسط حرکت در او به عنوان یک امر ثابت هست بنابراین او می‌تواند منشأ برای ارتباط بین قدیم و حادث باشد.

این یک مسئله بود که مطرح شد، البته به این مطلب اشکال شده است و ما همه مطالب را در یک نسق عرض می‌کنیم. مطلب مرحوم صدر المتألهین هم که در جلسه گذشته عرض شد؛ مرحوم صدر المتألهین از باب حرکت عرضیه وارد نشدند بلکه از باب حرکت جوهریه وارد شدند و می‌فرمایند: ما در حرکت جوهریه حدوث می‌بینیم یعنی در حرکت جوهریه همین حوادث هست؛ ما پدیده‌های مختلفی را به واسطه حرکت جوهریه احساس می‌کنیم که تمام اینها در زمان واقع می‌شود اما در اینجا یک جنبه ثباتی وجود دارد که آن جنبه ثبات، همان نقطه آشتی بین حوادث مادی و علل قدیمی و مجردة او است؛ آن عبارت از این است که در هر صورت در این حرکت جوهریه ما یک امر ثابتی داریم که در آن امر ثابت حرکت واقع می‌شود بنابراین آن امر ثابت می‌تواند با علت قدیمه که ثابت است، در کنار هم قرار بگیرند. این هم یک مطلب از مرحوم صدر المتألهین بود.

مطلب دیگر اینکه بعضی‌ها گفته‌اند که شرایط و معدّات همه اینها رابط بین حادث و قدیم هستند. طبیعی است که هر پدیده‌ای که می‌خواهد به وجود بیاید، یک عده شرایط و معدّاتی در عرض او وجود دارد که آن شرایط و معدّات این پدیده را به وجود می‌آورند، دوباره شرائط و معدّات خودشان یک شرایط برای علت دیگر می‌شوند و **هَلُمَّ جَرًّا**.

تعریف علل معدّه

اگر شما یک سنگی را از بالا به پایین بیندازید، همین میل به پایین و ثقلی که در اینجا هست به هر نقطه‌ای که می‌رسد علت می‌شود برای رفتن به نقطه بعدی، به آن نقطه بعدی که رسید باز برای رفتن به نقطه بعد علت می‌شود تا اینکه به انتهای درّه برسد پس به این شرایطی که اطراف یک علت قرار دارند علل معدّه می‌گویند که اینها لایتنه‌ای هستند و اشکالی هم ندارد تا اینکه بگوییم: حالا تسلسل لازم می‌آید، نه تسلسل، تسلسل تعاقبی است یعنی اینها در سلسله طولیه واقع نیستند که به لایتنه‌ای منتهی بشوند بلکه خود آنها در سلسله عرضیه وجود دارد؛ این مربوط به او می‌شود، او مربوط به دیگری می‌شود، همین‌طور **إلی غیر نهاییه** در سلسله عرضیه [واقع می‌شوند] و اشکالی پیش نمی‌آید و تمام اینها علت می‌شود برای یک امری که می‌خواهد اتفاق بیفتد. بنابراین اتفاق آن امر مسبوق است زماناً به وجود علل معدّه و شرایطی که اینها هستند و آن علل و شرایط معدّه هم چون ثابت هستند و وجود دارند - بالأخره در خارج الآن وجود دارد، ثابت است - می‌توانند با ثابت در کنار هم واقع بشوند.

مطالب دیگری هم در اینجا فرمودند که ربط بین حادث و قدیم اراده ازلیه است و نفوس فلکیه است و چیزهای دیگر که هر کسی بنا بر ذوق خودش بیان کرده است. مسلک عرفان و عرفا و ذوق در اینجا به نفس فلکی قائل شده است؛ حالا یا نفسی که منطبق در هر وجودی هست را رابط گرفته‌اند که البته باینکه به عنوان گذرا مرحوم حاجی نقل کرده‌اند ولی به نظر می‌رسد که آنها شایان دقت باشند تا این مطالبی که این قدر با طمطراق و اینها نقل شده است.

در همه اینها اشکال هست؛ هم نظریه حکما و هم نظریه مرحوم صدرالمآلهین و هم افرادی که قائل هستند به اینکه واسطه، علل و معدّات هستند، اشکال این است که بالأخره در ربط بین حادث و قدیم شما آن امر ثابت را آنکه از ثوابت نمی‌دانم چی چی که به حساب نمی‌آورید، یعنی ما بالأخره سراغ یک مسئله‌ای رفتیم که او حادث است و نمی‌توانیم او را از زمان بیرون بکشیم، حالا بفرض که آن حرکت توسطیه بین مبدأ و منتهی ثابت است بالأخره آیا این حرکت حادث است یا حادث نیست؟! و بنا بر مسلک حرکت جوهریه آن امر ثابتی که در این حرکت جوهریه است و حرکت در این واقع می‌شود که عبارت از همان هیولای اولیه است و آن دائماً صورت تغییر می‌دهد و از صورتی به صورت دیگر درمی‌آید...، بالأخره صحبت و نقل کلام در آن هیولا می‌کنیم که باید با او چه کرد؟! آیا او حادث است یا قدیم است؟! و همین‌طور در علل و معدّات و شرایطی که می‌گویند در عرض یک حادث می‌آیند و علت برای وجودش می‌شوند و باز این عللی که در این دوروبر هستند برای بعدی علت می‌شوند و هَلُمَّ جَرّاً آیا آن علل و آن شرایط حادث‌اند و یا قدیم‌اند! اگر حادث‌اند پس ربط بین حادث و قدیم چگونه می‌شود؟! یعنی نه اینکه به دنبال یک امر ثابت بگردیم و خیال کنیم

که مسائل تمام شد و اشکال مرتفع شد. اشکال در تجدد نیست بلکه اشکال در حدوث است، تجدد یک مسئله بعد است؛ تجدد متفرع بر حدوث است و همان طوری که عرض کردیم حدوث لازمه ذات برای امکان ذاتی است؛ وقتی که یک شیء امکان ذاتی داشته باشد حدوث هم متفرع بر آن است و وقتی که حدوث پیدا شد تجدد هم طبعاً پیدا می شود.

همیشه حدوث، علت برای تجدد است نه بالعکس

یعنی همیشه حدوث علت برای تجدد است نه اینکه تجدد برای حدوث علت می شود؛ چون این حادث است و امکان ذاتی دارد لذا متجدد است لذا باید پشت سر هم واقع بشود؛ آنّا بعد آن باید صورتی به خود بگیرد. بناءً علی هذا مسئله ربط بین حادث و قدیم به جای خودش باقی می ماند. صحبت در این است که یک علتی که - علت - جنبه قدم دارد چگونه آن علت می تواند ارتباط پیدا کند با یک پدیده ای که علت شود برای یک پدیده ای که آن پدیده باید در زمان واقع شود؟! این را چه باید کرد؟! اگر خود این پدیده در قدم وجود داشت یعنی همیشه با این علت، وجوداً در ازل مصاحب بود و بعد به واسطه عروض یک حرکتی بر او یک مسائل و حوادث جدیدی از او به وجود آمد، خب در اینجا بحثی نبوده ولی صحبت در این است که خود همین پدیده ای که می خواهد به وجود بیاید می خواهد در زمان به وجود بیاید چون می گوئیم که حادث است، حداقل ما پدیده مادی را می خواهیم بگوئیم، حالا مجردات بماند که مجردات زمان ندارند ولی این پدیده های مادی که زمان دارند، شما چطور می خواهید این پدیده را با یک قدیم ربط بدهید؟!

تلمیذ: چه نسبتی بین حرکت توسطیه و حرکت قطعیه است آیا اصلاً هیچ ارتباطی بینشان هست یا نیست ... در این حرکت، بین هیولی و تنوع صور ...

استاد: ببینید، عرض کردم حرکت قطعیه حرکتی است که در آنها اوضاع به وجود می آید، نسب به وجود می آید.

تلمیذ: این حرکت توسطیه است؟

استاد: این حرکت قطعیه است، این حرکت قطعیه معلول حرکت توسطیه است، معلول یعنی ریشه اش یعنی آن حرکت توسطیه باعث می شود که یک مابه الحركتی یعنی مافیه التحركی که عبارت از همان ذات است؛ آن ذات در خارج این طور نمود داشته باشد مثلاً الآن شما این ذات را در اینجا این طور می بینید، بعد این ذات را در آن گوشه می بینید خب این ذات که الآن این است و آنجا بود، شما در اینجا حرکت دیده اید؟! نه، شما ذات را دیده اید، فرض کنید یک پرتقالی در اینجا هست و شما غلش می دهید و می رود آنجا، مگر شما غیر از پرتقال چیز دیگری مشاهده می کنید؟! پرتقالی دارد همین طور می چرخد و حرکت این پرتقال از اینجا به هر کیفیتی که وضع خاصی را به خود بگیرد و نمود خاصی را در ارتباط با جهات خودش داشته باشد، به این

حرکت قطعی می‌گوییم. آن وقت این حرکت قطعی از یک امر ثابتی ناشی می‌شود که آن امر ثابت مابین مبدأ و منتهی^۱ فرقی نمی‌کند یعنی این پرتقال یک ریشه‌ای دارد که او باعث شده است به این کیفیت دربیاید، به او حرکت متوسط می‌گویند که بر ما قابل رؤیت نیست. آن وقت او می‌شود ثابت، وقتی که او ثابت شد یعنی این یک امر ثابتی است که از اینجا تا آنجا است، یک امری نیست که جا خالی کند و آنجا برود بلکه از وقتی که حرکت پرتقال شروع می‌شود تا وقتی که تمام می‌شود در تمام مدت، او قرار دارد و ما همین قدر فقط ثبوت می‌خواهیم، چیز دیگری نمی‌خواهیم. آنچه که در خارج می‌بینیم و تجدد است پرتقال است و وضعی که پرتقال به خود می‌گیرد در ارتباط با جهات، آن حوادث است، آن وقت این مستند به یک نیروی باطنی در خودش است که به آن نیروی باطنی حرکت متوسط می‌گوییم. آن وقت آن نیروی باطنی ثابت است یعنی همیشه با این پرتقال هست. البته ثابتی است که نمود ندارد ولی از نقطه نظر حدوث بالآخره باز این باید در زمان واقع باشد، یعنی شما نمی‌توانید - حالا فرض کنید ما می‌گوییم: حرکت - حرکت متوسط را به وجود بیاورید بدون اینکه حرکت در زمان واقع بشود. آیا می‌توانید؟! خب چه فرقی می‌کند بین این و حرکت فلک؟! فلک هم که همین است؛ شما می‌گویید: حرکت فلک، حالا این حرکت را بزرگ کردید و در فلک انداختید ولی این از زمان خارج نمی‌شود و از حدوث بودن که بیرون نمی‌آید و هر حادث مادی در زمان است پس این حادث در زمان است. دوباره این اشکال پیش می‌آید که بین این و قدیم چگونه ارتباط برقرار می‌شود؟! این خلأ چطور پُر می‌شود که یک امر حادثی که در زمان باید واقع بشود از یک امر قدیمی نشئت گرفته است که اصلاً در لا زمان بوده است؟! جناب مرحوم صدر المتألهین، نظر شما هم در اینجا محل بحث است؛ شما می‌گویید: حرکت عرضیه در زمان واقع می‌شود و به آن اشکال وارد می‌شود، در اسفار این طور می‌فرمایند.^۱ پس برای اینکه رفع این اشکال بکنیم یک امر ثابتی را فرض کنیم در مورد این پدیده‌های حادث زمانی وجود دارد که آن امر ثابت را در حرکت جوهریه می‌یابیم و می‌گوییم: این پدیده‌های زمانی اصلاً تمام اینها براساس حرکت جوهریه است و بعداً هم ایشان در اسفار ثابت می‌کنند که اصلاً حرکت عرضیه نیست مگر به واسطه حرکت جوهریه؛ تا حرکت جوهریه نباشد حرکت در کم به وجود نمی‌آید، حرکت در کیف نمی‌آید، حرکت در عین به وجود نمی‌آید، تمام این حرکات لازمه حرکت جوهریه است، پس حرکت جوهریه عبارت از تبدل یک جوهری است از یک صورت به صورت دیگر، این حرکت جوهریه می‌شود. آنچه که ما احساس می‌کنیم و می‌بینیم صورت‌های مختلفی است که اعم از کیف، کم، حجم، مقدار و اعم از خود نفس الجوهر است که اینها به خودش می‌گیرد. طبیعی است که اگر یک سببی این قدر است وقتی که بزرگ می‌شود این قدر می‌شود خب ما می‌بینیم که اولاً ترش بود،

^۱ منظومه، ج ۳، ص ۳۸۰.

حالا شیرین شد، وزنش آن موقع چند گرم بود، حالا دویست گرم شد، رنگش سبز بود حالا قرمز شد، این خصوصیات را ما در این سیب می بینیم. اضافه بر آن، این قبلاً خاک بود الآن تبدیل به میوه شد. هم صورت های کیفی و کمی و هم صورت های جوهری را ما مشاهده می کنیم.

ایشان می گویند: این حرکت، حرکت جوهریه است و ما یک امر ثابتی داریم که این حرکت جوهریه در آن واقع می شود. حالا آن امر ثابت چیست که تمام این حرکات همه به واسطه آن انجام می شود؟ آن عبارت از آن هیولا است؛ آن هیولا که ماده المود است یعنی یا باید این امر ثابت را هیولا بگیریم که ماده المود است و آن ماده المود امری ثابت است و حرکت وقتی بر او طاری می شود حالات مختلفی به خود می گیرد. یا اینکه باید بگوییم: خود همین حرکت جوهریه که الآن مشاهده می کنیم مثل همان حرکت توسطیه ای که اینها داشتند منشأی دارد که یک امر ثابت است یعنی مثل حرکت توسطیه که بین مبدأ و منتهی هست، آن منشأ باعث می شود که حرکت جوهریه به وجود بیاید. خود حرکت جوهریه را کاری نداریم یعنی حرکات جوهریه حوادث زمانیه هستند ولی آن امر ثابتی که آن منشأ برای این حرکت جوهریه است، آن منشأ یک امر ثابتی است که در تمام این حرکات های جوهریه این امر ثابت وجود دارد **مِنْ الْمَبْدَأِ إِلَى الْمُنْتَهَى وَ مِنَ الْمُنْتَهَى إِلَى الْمُنْتَهَى آخِر**. آن امر ثابت در حرکت جوهریه مسئله ارتباط بین حادث و قدیم را در آنجا ترسیم می کند.

باز مسئله ای که در اینجا مطرح است این است که آیا آن امر ثابت حادث است یا حادث نیست؟! اگر حادث است پس جنبه مادی دارد. اگر حادث نیست پس آن چیزی که حادث نیست نمی شود علت برای حادث باشد. این هم اشکالی که به ایشان وارد می شود. آنچه که مربوط به علل و معدّات است هم به جای خودش هست و ما هیچ مندوحه ای نداریم از اینکه فقط این نکته را بیان کنیم.

البته می توانیم کلام مرحوم صدر المتألهین را به این کیفیت توجیه کنیم؛ فرض کنید آن امری که ایشان در مورد حرکت جوهریه می گویند که ثابت است را عبارت بدانیم از آن ربط بین این امر ثابت و علت قدیمه خودش یعنی جنبه ربطی بین او، جنبه نزولی علت قدیم است؛ جنبه افاضه علت قدیم است؛ جنبه اشراق آن علت قدیم است؛ جنبه افاضه اشراقی آن علت قدیم است؛ آن جنبه را ما ربط بین حادث و قدیم بدانیم به نحوی که آن جنبه هم در مورد علت بالا وجود دارد و هم در معلول آخر وجود دارد، آن ریسمانی که از این معلول پایین به علت بالا کشیده شده است، آن فقط ربط بین حادث و قدیم را می تواند ایفا کند والا اگر آن ریسمان نباشد - همان طور که خود مرحوم حاجی هم این را می فرماید و افرادی که قائل هستند به اینکه فیض منقطع می شود - یعنی قدیم تا اینجا می آید و از اینجا به بعد می خواهد حادث به وجود بیاید و فیض دیگر قطع می شود، وقتی که من باب مثال فیض قطع شد، به فرض اینکه شما علت محدثه را در اینجا قائل باشید، وقتی علت محدثه را قائل باشید، در علت مُبَقِّیه چه می کنید؟! در اینجا یک چیزی به وجود آمد و بعد فیضش قطع

شد، وقتی قطع شد پس فناء بر این حاکم می شود پس دیگر ربط بین این و علت به هم می خورد و وقتی ربطش به هم خورد دیگر وجود ندارد لذا دیگر اینها هیچ مندوحه‌ای در اینجا ندارند. اما ما که بخواهیم بگوییم: در اینجا یک ارتباط است، ما در اینجا ارتباط را باید یک امر ثابتی بدانیم که آن امر ثابت این قدر لطیف باشد که بتواند در هر دو قسمت نفوذ پیدا کند؛ یعنی بتواند هم در علت وجود داشته باشد و هم در معلول آخر وجود داشته باشد نه اینکه از علت تا اینجا بیاید و چون مجرد است ابتدای معلول آخر که مادی است ترمز بزند و بایستد و از این به بعد دیگر نتواند بیاید، می گوید: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلُهُ لَأَحْتَرَقْتُ» از اینجا به بعد دیگر جای ما نیست، نه! اگر از اینجا به بعد جای شما نیست، همان مسئله انقطاع فیض است. آن مسئله جنبه باطن این معلول که همان جنبه وجود این معلول را تشکیل می دهد، آن جنبه وجودی این، همان ربط بین حادث و قدیم است، همان جنبه وجودی است که خود را به شکل مجرد درمی آورد، خودش را به شکل ماده درمی آورد، این سنخیت و رنگ پذیری و قابل انعطاف بودن وجود که به هر شکل دربیاید، می تواند این ربط را تصحیح و درست کند. تلمیذ: یک امر اعتباری است، چطوری یک امر واحد است؟ اگر آن جنبه وجود باشد وجود هم که قدیم است، دیگر بحث ارتباط بین حادث و قدیم باید مطرح بشود.

استاد: صور مختلفی که به خود می گیرد، تمام اینها جنبه حدوثی دارد.

تلمیذ: خب آن صور حدوث است، اما آن صوری که بر حقیقت وجود حمل شده، خود وجود که قدیم اند.

استاد: خود اصل حقیقت وجود، هم با قدیم می سازد و هم با جدید می سازد. این فرقی نمی کند.

تلمیذ: یک امر ثابتی اینجا است که این امر ثابت مابین قدیم و حادث واقع شده است، خود این هم یا باید در تحت قدیم باشد یا در تحت حادث باشد.

استاد: نه دیگر، ببینید ما می گوئیم که آن مافوق قدیم و مافوق حادث است یعنی جنبه قدم و حدوث بر او عارض نیست، جنبه قدم و حدوث به خاطر آن صوری که به خود می گیرد بر این عارض می شود، یعنی اگر فرض کنید صور مجرده به خود گرفت می گوئیم: پس این قدیم است و اگر صورت مادی گرفت به او می گوئیم: حادث است چون در طول زمان و اینها واقع می شود یعنی حقیقت او مافوق قدم و مافوق حدوث است؛ قدیم و لا شکل هناک و لا رسم. آن وقت خود صورت وجود که همان عبارت از وجود پروردگار است چون به وجود پروردگار تعین دارد و وجود پروردگار در ازل است بنابراین ما به این قدیم می گوئیم ولی این قدیم بودن باعث نمی شود که به حادث درنیاید یعنی قوه این را دارد که خودش را به اشکال مختلفی دربیآورد و به خاطر بعضی از اشکالی که دارد به او قدیم در - سلسله طولیه - می گوئیم و به خاطر بعضی از اشکالی که دارد به او حادث - در سلسله نزولیه و عرضیه - می گوئیم یعنی این به هر دو کیفیت خودش را درمی آورد؛ اگر

نگاه به بالا کنیم این در لا زمان است و اگر نگاه به پایین کنیم می بینیم که دارد صور مختلفی به خودش می گیرد. تلمیذ: پس ماده جدیدی می شود که ما قائل بشویم که بین حادث و قدیم یک واسطه خورده است؟ استاد: چه واسطه است؟

تلمیذ: یعنی نه حادث است و نه قدیم، یعنی مافوق حادث و قدیم است.

استاد: ما در حدوث و قدیم نگاه به صورت داریم، به حقیقتش نگاه نداریم. حقیقت تمام اینها اصل الوجود است. اصل الوجود حقیقت برای تمام مجردات و تمام مادیات و تمام عقل است؛ این وجود هیچ ذره‌ای را باقی نمی گذارد، تمام خدا را گرفته، بندگان خدا را هم گرفته، ملائک را هم گرفته است. گرچه این تعبیری که ما می کنیم اشتباه است؛ «خدا را گرفته»، «ملائکه را گرفته» غلط است. این ملائکه همه زیر چتر او هستند ولی حالا از باب تعبیر، تعبیر می کنیم، این جناب وجود، این قدر اوسع است که هم خدا را شامل شده و هم ملائکه را شامل شده است و هم عوالم را شامل شده است تا به عالم ماده رسیده است و عالم ماده را هم گرفته است. بنابراین می گوید: دیگر خیال نکنید قدرت من به مجردات می رسد، قدرت من به مادیات هم می رسد. آن چیزهایی که باید در زمان واقع بشوند من در آنجا هم حضور دارم، به واسطه حضور من در آن عوالم به من قدیم می گویند و به واسطه حضور من در این عوالم به من حادث می گویند. پس هر دوی آنها یکی است و فرقی نمی کند. آن جهت، جهت ربطی است یعنی در این جهت ربطی، آن جهت ربطی همان جهت وجودی این متعینات است که لازمه ذات خود همان نفس الوجود است که بتواند خود را به هر کیفیتی دریاورد و الا اگر ما این را نگوئیم یعنی بخواهیم بگوئیم که خود حرکت در اینجا امر ثابت است یا خود نفس آن هیولا امر ثابت است یا علل معدّه امر ثابتی هستند و ارتباط دارند و این باعث می شود که مسئله ربط بین حادث با قدیم را درست کنیم، ما به اینها می گوئیم: در مورد متجددات هم شما همین حرف را بزنید، مگر این امر ثابتی که خلق شد و به وجود آمد آیا زمان از این به وجود آمد یا این در زمان به وجود آمد؟! می گوئیم: زمان از این به وجود آمده است، اصلاً زمان یک امر اعتباری می شود، زمان عبارت از مرور یک شیء و سکون یک شیء در عالم ماده است این زمان می شود. وقتی که یک شیء در عالم ماده خلق می شود با خلق شدنش زمان را هم با خود می آورد، این زمان می شود. بنابراین چه شما بگوئید که آن حرکت توسطیه اوّل خلق شد و به واسطه آن حرکت قطعیه به وجود آمد، به محض اینکه حرکت توسطیه به وجود آمد زمان هم با او به وجود آمد، چه اینکه بگوئید: اصلاً ما حرکت قطعیه داریم؛ حرکت قطعیه عبارت از تجدد حوادثی در ظرفهای مختلف است. چه اشکال دارد؟! اگر قرار بر این باشد که ما ربط بین حادث و قدیم را در ارتباط با دو ماهیت مختلف بخواهیم پیدا کنیم خب همین حرکت قطعیه است که به او جعل تعلق می گیرد و به واسطه جعل شروع به تغییر و صور مختلف گرفتن می کند. به همین هیولا جعل تعلق می گیرد و به واسطه جعل شروع به صورت گرفتن

می‌کند. ما اصلاً می‌گوییم: هیولا نه! اصلاً هیولا نداریم، ما اصلاً همین جسم خارجی را داریم، همین جسم خارجی که شما می‌گویید که صورت هیولا است و در حال تبدیل صورت فعلیه هیولا است، ما می‌گوییم: به همین صورت فعلیه این جسم جعل تعلق می‌گیرد و شروع به حرکت می‌کند؛ ما چه نیازی به یک امر ثابت داریم؟! نه، هر تجددی اولش ثابت است و هر ثابتی بعدش متجدد می‌شود، ما از نقطه نظر ثبوت نیاز نداریم که حتماً سراغ یک امر ثابت برویم بلکه هر چیز متجددی بالأخره در یک نقطه ثابت است. وقتی شما یک چرخ را از اینجا می‌چرخانید تا آنجا می‌رود، به هر نقطه‌ای که می‌رسد در آن نقطه یک توقف می‌کند ولو توقف خیلی کم ولی بالأخره آن نقطه را می‌گذارند، آن نقطه ثابت می‌شود و نقطه بعدی که حرکت می‌کند متحرک می‌شود. این در اینجا اشکال پیدا نمی‌شود، اگر قرار بر این باشد که ما دنبال ثابت برویم خب دنبال متجددها می‌رویم و هر چیزی که تجدّد دارد [ثابت است] متنها هر تجددی در هر نقطه‌ای از تجدّدش یک ثابت است البته منظور من این نیست که شما بگویید: در اینجا جمع بین متناقضین کردید؛ از یک طرف قائل به حرکت شدید و از یک طرف در حرکت سکون را اخذ کردید همان‌طور که تفتازانی در مطول در حرکت بطی و تعریفی که برای حرکت سریع می‌کند - آن‌طوری که یادم هست - می‌گوید: در حرکت بطی کثرت سکناست و در حرکت سریع قلّت سکناست.^۱ نه این یعنی در اینجا دو حرکت که نقیضشان سکون است را اخذ کردیم، اما این حرف را نمی‌زنیم، ولی ما می‌گوییم: در هر برهه‌ای که این حرکت واقع می‌شود و در هر نقطه‌ای واقع شود همان نقطه منشأ برای حرکت بعدی است همان‌طور که آقایان در معدّات این را می‌گویند؛ می‌گویند: علل مُعدّه در هر برهه‌ای علت برای حادث بعدی می‌شود بعد همان علل مُعدّه علت برای حادث دیگر می‌شود و هَلَمْ جَرّاً، خب جعل به یک نقطه تعلق گرفته است و بعد، تجدّد از او پیدا شده است، این چه اشکال دارد؟! ما نمی‌توانیم به دنبال این مطلب برویم فقط کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که از نقطه نظر ارتباط بین قدم که یک امر باطنی است و از نقطه نظر ارتباط بین حدوث که یک امر ظاهری است یک حلقه‌ای قائل شویم که آن حلقه بتواند خود را به هر کیفیتی دریاورد و غیر از این چاره‌ای نیست. لذا عرفا گفته‌اند که ما باید علت را در سلسله طولیه پیدا کنیم نه در سلسله عرضیه، فایده‌ای ندارد.

و قيل أيضاً في ربط الحادث بالقديم غير ذَا فَمِنْهَا مَا قَالَهُ صَدْرُ الْمُتَأَلِّهِينَ - قُدِّسَ سِرُّهُ - فِي مَوْضِعِ مِنَ الْأَسْفَارِ بِنَاءً عَلَى مَا حَقَّقَهُ مِنَ الْحَرَكَةِ الْجَوْهَرِيَّةِ وَ التَّجَدُّدِ الذَّاتِيِّ فِي الطَّبِيعَةِ أَنَّهُ يَلْزَمُ الْإِنْتِهَاءُ إِلَى حَادِثٍ مَا هَيْئَتُهُ أَوْ حَقِيقَتُهُ عَيْنُ الْحَدُوثِ وَ التَّجَدُّدُ كَالْحَرَكَةِ أَوْ الْمُتَحَرِّكِ بِنَفْسِهِ كَالطَّبِيعَةِ الْمُتَجَدِّدَةِ بِذَاتِهَا.^۲

«[همین طور در ربط حادث به قدیم غیر از این گفته شده است یکی از آنها آن مطلبی است که

۱. المطول، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۶۷۹.

صدرالمتألهین قدس سره در جایی از اسفار گفته است [که ایشان فرمودند از حرکت جوهریه و تجدد ذاتیه در طبیعت، لازم می‌آید انتها به یک حادثی که ماهیت این حادث یا حقیقتش. «همان‌طوری که خود حاجی در حاشیه دارد ماهیت نظر به خود حرکت دارد و حقیقتش نظر به عین ما فيه الحركة دارد که همان نفس آن امر ثابتی است که آن امر ثابت که عبارت از همان هیولایی که قابل تجدد است در او حرکت به وجود می‌آید. «آن، عین حدوث و تجدد است مثل حرکت که حرکت عین حدوث و تجدد است» یعنی به حدوث حرکت می‌گویند. به تجدد حرکت می‌گویند. «یا حقیقت آن حادث عبارت از همان متحرک بنفسه است مثل طبیعتی که متحد است به ذاتش یعنی آنچه که تحرک به خودش دارد و بنفسه حرکت دارد» آن که آن حرکت ثابت است، مثل حرکت توسطیه‌ای که گفتیم، آن منشأ می‌شود برای اینکه، این هیولا به چرخش دربیاید، آن منشأ می‌شود برای اینکه این هیولا صورت‌های مختلفی به خود بگیرد یعنی یک دست نامرئی در این حرکت جوهریه وجود دارد که ما آن دست نامرئی را نمی‌بینیم بلکه آنچه را که می‌بینیم صورت‌های مختلفی است که می‌بینیم. مثلاً امروز این سیب سیاه بود فردا سبز شد بعد زرد شد بعد قرمز شد. اما آن دست نامرئی در این وسط یک امر ثابتی است که او این ماده سیب و این هیولا را به حرکت و چرخش درمی‌آورد. مانند آن طبیعتی که تجدد قبول می‌کند و بعد آن وقت آن حرکت جوهریه می‌آید این طبیعت را به اشکال مختلف درمی‌آورد.

لكن الطبايع المنقطعة الوجود التي عدمها في زمان سابق و حركة سابقة مسبقة بطبيعة أخرى
حافضة لزمانها.^۱

«لكن طبایع المنقطع الوجودی که وجودشان وجود منقطع است و عدمشان در زمان سابق است و حرکت سابقه‌ای است که مسبوق به یک طبیعت دیگری است»؛ قبلاً یک طبیعتی بوده است و این حرکت باعث شده است که یک طبیعت بعد به واسطه حرکت جوهریه پیدا بشود.

«این طبایع این حرکت سابق حافظ برای زمان است»؛ این طبیعت حافظ برای زمان حرکت است، اگر آن طبیعت نباشد زمانی هم برای حرکت نیست. آن باعث می‌شود که زمان محفوظ بماند و پیدا بشود و اگر او نباشد زمانی در خارج وجود پیدا نمی‌کند.

و تلك الطبيعة الحافظة للزمان لها وجه عقلي عند الله و هو علمه الأزلي و صورة قضائية و ليس من العالم و لها وجه كوني قدری حادث في خلق جديد كل يوم إنتهى.^۲

«این طبیعتی که زمان را حفظ می‌کند» و زمان به واسطه حرکت در این طبیعت پیدا می‌شود، حرکتی که در این ماده است آن طبیعتی که در این ماده است، به واسطه او زمان پیدا می‌شود «دو وجه دارد؛ یک وجه عقلی

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۸۰.

۲. همان.

نزد خدا دارد که همان علم ازلی پروردگار است و صورت قضایی او است» که عبارت از علت و اراده و مشیت او است «و این هم از عالم نیست و یک وجه کونی قدری دارد که حادث است در خلق جدید و در هر روزی این خلق پیدا می‌کند.»

پس آن طبیعتی که در این حرکت جوهریه وجود دارد یک جنبهٔ حدوثی دارد که هر روز و هر ثانیه و هر لحظه به یک شکلی درمی‌آید و یک جنبهٔ قدمی دارد که آن عبارت از ارتباطش با علم خداوند متعال و علم عنایی او است که موجب برای خلق این امر جدید می‌شود. «انتهای کلام ایشان»؛ عرض کردیم اگر ما بخواهیم با حسن ظن به این مسئله نگاه کنیم باید بگوییم که منظور ایشان از آن طبیعتی که هست و دو جنبه دارد، همان جهت باطنی حوادث هست که آن جهت باطنی عبارت از جنبهٔ وجودی این حوادث است. حالا اسم طبیعت روی آن آورده‌اند عیب ندارد، در اسماء که مناقشه نداریم.

و إِلَى هَذَا أَشْرْنَا بِقَوْلِنَا وَ قَدْ مَضَى فِي مَبْحَثِ الْقَدَمِ وَ الْحَدُوثِ مَا مِنْ الْأَقْوَالِ لَدِينَا الْمَرْتَضَى مِنَ التَّجَدُّدِ الذَّاتِيِّ لِلطَّبِيعَةِ.^۱

ما به مطلب ایشان و این مسئله اشاره کردیم و آنچه که قبلاً در مبحث قدم و حدوث بیان شد و از بین اقوال قول مورد پسند این بود که طبیعت تجدد ذاتی پیدا می‌کند و همیشه در حال تغییر و تبدل است. قبلاً ایشان این را فرموده بودند.

و مِنْهَا جَعَلَ الْمُقَرَّبَاتِ وَ الْمُصَحِّحَاتِ الْأُمُورَ السَّابِقَةَ الْمُعْدَّةَ الَّتِي فِي عَرْضِ الْحَادِثِ فَإِنَّ كُلَّ مَتَلَوٍّ مُعِدٌّ لِتَالِيهِ.^۲

«یکی از آن جواب‌هایی که برای ربط بین حادث و قدیم داده شده است این است که ما مقربات و مصححات را علل و شرایط و معدّات بدانیم. اموری که بر این حادث سبقت گرفتند و معدّ هستند. در عرض حادث هستند و علت برای وجود حادث می‌شوند. هر متلوی برای تالی خودش معدّ است» و بعد از خودش را به وجود می‌آورد. این علل و شرایط موجب می‌شوند برای اینکه یک حادثی به وجود می‌آید و علل و شرایط معدّه که باز علت می‌شوند برای اینکه حادث دیگری به وجود بیاید و هَلَمْ جَرّاً.

و التَّسْلُسُ تَعَاقِبِيٌّ جَائِزٌ عِنْدَهُمْ وَ يُمَثِّلُونَ بِحَرَكَةِ الثَّقِيلِ إِلَى أَسْفَلٍ فَإِنَّهُ لَا يَنْتَهِي إِلَى حَدٍّ إِلَّا وَ يَصِيرُ ذَلِكَ الْإِنْتِهَاءُ مُعْدّاً لِأَنَّهُ يَتَحَرَّكُ مِنْهُ إِلَى آخِرٍ وَ الْمُؤَثِّرُ هُوَ الثَّقَلُ وَ هُوَ ثَابِتٌ مُحْفُوظٌ فِي جَمِيعِ الْحُدُودِ الْمُتَغَيِّرَةِ وَ بَغَيْرِ ذَلِكَ.^۳

«این تسلسل طولی نیست بلکه تسلسل عرضی است و جایز است» و اشکالی ندارد که در سلسلهٔ عرضیه

۱. همان.

۲. همان.

۳. منظومه، ج ۳، ص ۶۸۰.

علل و شرایطی باشد. آن وقت ربط آن قدیم به این علل تعلق می‌گیرد و این علل چون ثابت هستند موجب حدوث و تجدد یک حادثی می‌شوند و به این تعلق می‌گیرند.

«مثال می‌آورند به اینکه شما یک شیء ثقیلی را که به پایین پرت کنید این به یک حلی می‌رسد و این رسیدن به حد معدّ می‌شود تا اینکه از اینجا عبور کند و به جای دیگر برسد. مؤثر عبارت از همان ثقلی است که من باب مثال در این سنگ هست. این ثقل هم ثابت و محفوظ است در همه حدودی که تغییر پیدا می‌کنند.» اگر شما سنگی را به پایین پرت کنید - البته اینجا همان [مبنای] قدیم است - با آن ثقلی که دارد باعث می‌شود به هر نقطه‌ای که می‌رسد برای نقطه بعدی علت می‌شود و همین طور به نقطه بعدی. پس علت اصلی ثقل است و آن هم ثابت است و تغییر پیدا نمی‌کند و آنچه که تغییر پیدا می‌کند وضع است؛ وضع یعنی ارتباط او با خارج، او تغییر پیدا می‌کند. و به غیر از این هم ادله دیگری ذکر کرده‌اند همان طوری که گفتیم: اراده و مشیت خدا را گرفته‌اند، نفس فلکی را گرفته‌اند، نفسی که بر بطن هر شیئی هست را گرفته‌اند. اینها چیزهایی است که در اینجا ذکر کرده‌اند.

﴿وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا﴾^۱ هَذَا كُلُّهُ عِنْدَ مَنْ لَمْ يَقُلْ بِانْقِطَاعِ الْفَيْضِ وَ يَجْعَلُ الْحَدُوثَ وَ التَّجَدُّدَ فِي نَاحِيَةِ الْمُسْتَفِيزِ فَهُوَ فِي مَدْوَحَةٍ وَ أَمَّا مَنْ يَقُولُ بِالْانْقِطَاعِ فَفِي دَاءٍ عِيَاءٍ لَمْ يَنْجَعْ فِيهِ دَوَاءٌ كَمَا لَا يَخْفَى.^۲

«برای هر وجهه‌ای او است که این وجهه را حافظ است و مولی به این وجهه است این کلش نزد کسانی است که قائل به انقطاع فیض نیستند» و همیشه فیض را آنّا بعد آنّا از جانب فیاض مفاض می‌دانند و «حدوث و تجدد را در ناحیه مستفیض قائل هستند اینها می‌توانند این مسائل را مطرح کنند اما کسی که [قائل به انقطاع است]» و می‌گوید: فقط علت حادثه داریم و دیگر علت مبقیه نمی‌خواهیم «در یک بیماری خیلی بی‌درمانی هستند که دارویی ندارد». این مطلب تمام شد.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۱۴۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۲۳:

«از برای هر موجود، وجهه‌ای است که خداوند آن وجهه را می‌کشد و هدایت و رهبری می‌کند و به هر جا بخواهد برمی‌گرداند.»

^۲ . منظومه، ج ۳، ص ۶۸۰ و ۶۸۱.